

هرمان ملویل  
کوسه مالدیو

ترجمه علی مجتهدزاده



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

## فهرست

۱۱	کوسه مالدیو
۱۳	کوه یخ (یک رویا)
۱۷	جزایر رشک برانگیز
۱۹	انکانتاداس یا جزایر سحرآمیز
۲۱	طرح اول: چشم انداز جزایر
۳۳	طرح دوم: دو روی یک سنگ پشت
۴۱	طرح سوم: صخره رودوندو
۵۳	طرح چهارم: چشم اندازی از صخره چون پیسگاه <sup>[۱]</sup>
۶۷	طرح پنجم: کشتی و زورق نجات
۷۱	طرح ششم: جزیره برینگتون و راهزنان
۷۹	طرح هفتم: جزیره چارلز و سگ - شاه
۹۸	طرح دهم: فراریان، کشتی شکستگان، تارکان دنیا، سنگ قبرها و دیگران...
۹۷	فهرست نام‌ها به ترتیب ذکر در کتاب

## کوسه مالدیو

همان کوسه آرام و خویشتن دار  
با آن تن رنگ پریده و آشنا به دریای مالدیو آبی  
و همنشینش، آن ماهیک باریک، با آن تن نرم و لاجوردگونش  
راهنماهای چالاک نهنگ و سنگ پشت و کشتی

نه از آن حفره که از دندان بر دهانش بریده  
نه از آن فراخنای مهیب و هولناک شکم  
ندارند هراسی در دل، می لغزند همچنان سرخوش  
از برابر دیدگان و برآشفته می کنند خاطرش را هر دم

می خزند از رج به رج و لابلائی دروازه های دندانش  
به درون و به گردشی کوتاه می کنند خطر

در چنبره مغاک پر آشوب، در آنی کوتاه  
می‌گشایند از لبه آرواره‌های قضا، بال و پر

یار هم‌اند و راهش می‌نمایند به وقت شکار  
اما نگیرند هرگز از این ضیافت اندکی بهره  
پاره‌ای از مغز و چشم شکار آن‌ها را بس باشد  
که کوسه دژم است حاکم این سفره

## کوه یخ (یک رویا)

زورقی دیدم بر ساخته برای رزم  
(سراپا مهیا، همه اسبابش آماده)  
سکانش گویی سپرده به دریای کف به لب  
ره می سپرد سوی کوه یخی عبوس و فسرده عصب،  
بر همان راه برید کشتی بی لنگر و رفت سوی او بی هیچ تردیدی.  
از آشوبش تکه‌های بزرگ یخ افتادند فرو  
بر شکستند عرشه زورق را بی آرم و هیچ پروایی؛  
تا وانشت گرد آن بهمن مهیب از او  
نبود بر آن شکسته تن لرزان، دیگر امید فردایی.

نه تیرکی مانده بر جا و نه بادبانی برافراشته  
و نه ریسمانی حتی قامت نحیفش را به پا داشته

به سان پاره بلوری که انداخته در دلِ یکی دره دست روزگار،  
 سراپا نگون؛ نه آن گونه که چلچراغ هر مهتابی  
 یا سنگین قطرات آب که از سقف هر غار و سردابی  
 همچنان می رفت فرو کشتی درهم شکسته با تن لرزان  
 فراز تر، آن سو حلقه‌ای از مرغ‌های دریایی  
 به چرخ و گرد، دور یکی قلّه سپید از برفی،  
 فرو تر این سو می رفتند پاره‌های یخ به هر جایی  
 اما برقرار مانده توده سنگین، استوار و بی حرفی  
 نه لرزه‌ای افکنده این همه غوغا بر تنش  
 نه چینی افکنده بر آن کوه قامت  
 نه موجی حتی گذشته از قعر آن قلب سردش  
 همچنان ماندند افراخته و ستبر، پابر جای  
 قامت استوار، خوکان دریایی رخسندهن  
 به تانی بر لجه‌ها خزیدند، دور از بیم فروافتادن  
 افتاده بر این گردونه سهمگین همچنان سرگشته  
 می رفت بی مهابا به اعماق، آن کشتی بخت برگشته.

کوه ستهم یخ، آن سان - که در نظرم - بس بزرگ و سرد  
 پوشیده قامت چغرش در قبای نمناک مرگ و درد؛